

## قواعد زبان فارسی «ی» نکره و قید

«ی» نکره معمولا باخراسم ملحق میشود ولی گاه به قیود نیز می‌چسبد . مواردی که این «ی» باخر کلمات می‌پیوندد و قیدی می‌سازد از این قرار است :

**الف - گاه «ی» نکره به برخی از قیود مختص (قیودی که منحصرأ بمنوان قید بکار می‌روند) می‌پیوندد و قیدی می‌سازد .** از این قبیلند آنکهی ، آنکھانی ، آنکاهی ، ناگھانی ، ناگھای ، ناگھی ، گاه گھای ، که گھای و که گھی . این کلمات که نظیرشان فراوان نیست بیشتر در قدیم بکار میرفته‌اند و از آنها فقط «گاهگھای» در نشر امروز مقدأ اول است . کلماتی چون ناگھای ، ناگھانی ، ناگھی و آنکھانی در قدیم هم بندرت استعمال شده‌اند . اینک مثال برای اینگونه قیود :

- |                               |   |
|-------------------------------|---|
| بسام آنکھی گفت زال جوان       | که چون زیست خواهم من ایدرتوان             |
| لب پیاله بیوس آنکھی بمستان ده | (شاهنامه ج ۱ ص ۱۴۶ س ۳۲۵ چاپ بروخیم)      |
| توز چشم انگشت را بردار هین    | بدین دقیقه دماغ معاشران ترکن              |
| و آنکھانی آن امیرانرا بخواند  | (حافظ ص ۲۷۴ س ۶ تصحیح قزوینی)             |
| به نیکویی امیدش ده فراوان     | و آنکھانی هرچه میخواهی بین (مولوی)        |
| این نظر یا آن نظر چالیش گیر   | یک بیک تنها بهریک حرف راند (مولوی)        |
| ناگھانی آن منیث هردو کون      | پس آنکاهی بیسز دانش بقرسان                |
|                               | (ویس و رامین ص ۲۶ س ۱۰ تصحیح مجتبی مینوی) |
|                               | ناگھانی از خرد خالیش گیر                  |
|                               | (مثنوی دفتر ۳ ص ۵۲۲ س ۶-۲۹ چاپ بروخیم)    |
|                               | مصطفی پیدا شد از ره بهره‌ون               |
|                               | (همان کتاب ص ۳۶ س ۳۱۷۷)                   |

شب زمستان بود کپی سرد یافت  
کرمکی شبتاب، ناگهای بتافت  
(رودکی بنقل از لغت فرس ص ۱۵۶ تصحیح دبیرسیاقی)

که ناگهای پدید آمد یکی گرد  
بگرد اندر گرازان نامور زرد  
(ویس و رامین ص ۱۱۵۳ تصحیح مجتبی مینوی)

ناگهی پای وجودش بگل اجل فرورفت  
ودود فراق ازدودمانش برآمد  
(گلستان ص ۱۹۷ تصحیح مصفا)

ناگهی بادخزان آید و این رونق و آب  
که تومی بینی از این گلین خوشبو برود  
(کلیات سعدی ص ۱۱۳۷۸۷ تصحیح مصفا)

دولت مسعود خواه گاه گاهی سرکشید  
ای ماه سر وقامت شکرانه سلامت  
از حال زیرستان میبرس گاه گاهی (سعدی)

خاک ار زرخت نور برد گه گاهی  
هم بصورت مینماید گه گاهی  
منزل بفلک برآورد چون ماهی (خاقانی)

ب - گاه این «ی» با آخر قیود مشترك باصفت می پیوندد و قید میسازد. از این قبیلند  
یوزواری، فرغندواری، روانی، نادانانهای، بسیاری، بسی، چندی، اندکی،  
چندان، دیری، زودی، تند، زودتری. از این کلمات بسی، زودی، تندی، دیری،  
اندکی و زودتری امروز هم بکار میروند. «زودی» و «تندی» در آثار قدیم بنظر نگارنده نرسیده  
است و «زودتری» را فقط در دارابنامه بینمی دیده‌ام. اینک مثال:

کرد روبه یوزواری يك زغند  
خویشتن را شد بدر بیرون فکند  
(رودکی ص ۳۸ بنقل از لغت فرس تصحیح دبیرسیاقی)

ابا سرو تو در تگ و پوی آنم  
که فرغندواری، بیچم بتوبر  
(رودکی ص ۳۹ بنقل از همان کتاب)

در بستم تا کسی بیگانه‌ای  
در نیاید زود نادانانهای  
(مثنوی دفتر ۴ ص ۶۳۱ س ۱۹۴ چاپ بروخیم)

من این ننگ از تو بسیاری نهفتم  
چو بیچاره شدم با تو بگفتم  
(ویس و رامین ص ۱۸۳ س ۱۱ تصحیح مجتبی مینوی)

آن دختر چون این بشنید آب در دیده آورد و بسیاری بگریست.  
دارابنامه ص ۲۵۳ ج ۱ تصحیح دکتر ذبیح الله صفا)

چو اندک بود خواسته با کسی  
ز رادیش زفتی نکوتر بسی  
(گرشاسبنامه ص ۲۱۵ س ۴۷ تصحیح حبیب یغمائی)

شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما  
بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد  
(حافظ ص ۷۸ س ۱۰ تصحیح قزوینی)

- ۱ - بمعنی مانند یوز  
۲ - بمعنی مانند پیچک و لبلاب  
۳ - بمعنی نادان وار  
۴ - بمعنی بانگ یوز و بانگ بیم زده

- جهانیدگانرا ز کشور بخواند  
سخنهای بایسته چندی براند  
(شاهنامه ج ۱ ص ۴۶ س ۳۰۶ چاپ بروخیم)
- شنیدم که در حبس چندی بماند  
نه شکوت نوشت و نه فریادخواند  
(بوستان ص ۲۰۴ س ۲۱ تصحیح مصفا)
- تو ز دوری می نبینی جز که گرد  
اندکی پیش آ بین در گرد مرد  
(مثنوی دفتر ۳ ص ۵۹۲ س ۴۳۱۴ چاپ بروخیم)
- من که ابوالفضلم در این دنیای فریبده مردم خوار چندانی بمانم که کار نامه این  
خاندان برانم (بیهقی ص ۳۸۷ بنقل از کتاب معرفه و نکره دکتر محمد معین ص ۲۴۹  
چاپ اول)
- چندانی مارا مهلت دهید که این کشتگان رادر خاک کنیم (دارابنامه ج ۱ ص ۲۹۰  
تصحیح دکتر ذبیح الله صفا)
- چندانی باهم بکوشیدند که هر دولشکر متحیر بماندند (همان کتاب ص ۲۹۳)
- گفت سائل که توهم ای پهلوان  
گفت منمهم بوده ام دیری شبان (مولوی)
- منکرانرا هم از این می دوسه ساغر بچشان  
و گرایشان نستانند روانی ۱ بمن آر  
(حافظ تصحیح قزوینی ص ۱۶۸ بنقل از معرفه و نکره دکتر معین ص ۲۴۹)
- زودی فرار کرد، تندی آمد (در تداول امروز)
- «ی» نکره بندرت با آخر قیود تفضیلی نیز ملحق میشود مانند: زود تری حرکت کن.  
بهروز عیار با خود گفت ... مرا زود تری باید رفتن و فیروز شامرا خبر کردن  
(دارابنامه ج ۱ ص ۳۶۷ تصحیح دکتر ذبیح الله صفا)
- بهروز گفت: ما را زود تری از اینجا می بایست رفتن (همان کتاب ص ۲۳۱).
- ج - این «ی» گاه باخر اسمهای مشترك با قید می پیوندد و قید مشترك با اسم  
می سازد از این قبیلند، روزی، شبی، سحر گهی، امشب، شبنم گامی، چاشنگاهی، نیم شبی.  
از این کلمات «روزی» و «شب» در گذشته و حال فراوان بکار رفته است ولی سحر گهی، امشب،  
چاشنگاهی، شبنم گامی و نیم شبی در نثر امروز دیگر استعمال نمیشود. اینک مثال از آثار گذشتگان:
- اگر روزی رخانش باز بینم  
بدو بخشم همه گنج و نکیتم  
(ویس و رامین ص ۲۰۵ س ۴۲ تصحیح مجتبی مینوی)
- بلا به گفت شبی میر مجلس تو شوم  
شدم بر غبت خویش کمین غلام و نشد  
(حافظ ص ۱۱۴ س ۵ تصحیح قزوینی)
- محراب ابرویت بنماتا سحر گهی  
دست دعا بر آرم و در گردن آرم ت
- ورا گفت بهرام کای خوبزن  
حافظ ص ۶۳ س ۱۰ تصحیح قزوینی)
- من این مراد به بینم بخود که نیم شبی  
بیا امشب تا بایوان من (فردوسی)
- تار و زدیگر شبنم گامی بدان شهر رسیدند (دارابنامه ص ۵۲ تصحیح دکتر ذبیح الله صفا)
- جای اشک روان در کنار من باشی  
بجای اشک روان در کنار من باشی  
(حافظ ص ۳۲۰ س ۸ تصحیح قزوینی)
- تار و زدیگر شبنم گامی باز گشتند (دارابنامه ص ۹۶ س ۱)

ذیل یکروز چاشتگاهی بونصر را بخواند. (بیهقی بنقل از لغتنامه دهخدا در ذیل چاشتگاه).

این گونه قیود گاه با «یک» یا «یکی» مؤکد میشوند و مجموعاً عبارت قیدی میسازند از این قبیلند یکچندی، یکصبحی، یکامشب، یکشب، یک روزی، یک چاشتگاهی و یکی روزی، از این عبارات جز «یکروزی» و «یکشب» امروز متداول نیست. مثال از آثار قدیم:

یک صبحی گفتش اهل بیت او      سخت دل چونی بگوای نیکخو  
(مثنوی دفتر ۳ ص ۴۷۰ س ۱۸۰۵ چاپ بروخیم)

اواز این سبب برپس متغیر شد یکچندی اورا بجوانب میفرستاد بجنگه‌ها سخت.  
(فارسانامه ابن ابی‌لیلی)

یک امشب که در آغوش شاهدش کرم      گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم (سعدی)  
یک شبی رو بوقت شبگیران      با حذر در نهان ز خرگیران  
(سنائی چاپ مدرس رضوی ص ۳۶۳)

چون روزی دوسه بر این جمله بود امیر یک چاشتگاهی بونصر را بخواند  
(بیهقی ص ۱۴۵ س ۱۰ تصحیح دکتر فیاض)

نه یک ساعت ز درد آزاد باشم      نه یک روزی بچیزی شاد باشم  
(ویس و رامین ص ۱۱۴ س ۱۱۰ تصحیح مجتبی مینوی)

یکی روزی نشسته بر لب پام      بکه آنکه که خور بیرون نهاد گام  
(ویس و رامین ص ۱۸۱ س ۲۲ تصحیح مجتبی مینوی)

اینگونه کلمات گاه با صفات مبهم (هر، چند، هیچ و مانند آنها) می‌آیند و عبارت قیدی میسازند مانند: چندگاهی، چندروزی، روزی چند، هرگهی، هر صبح و شامی، هیچ روزی و هیچ سالی. از این عبارات تنها «چندروزی» و «هیچ روزی» «هیچ سالی» امروزه متداولست. مثال از آثار گذشته:

چو کردم آفرینش چند گاهی      بدین گفتار مسا بگذشت ماهی  
(ویس و رامین ص ۲۶ س ۲۸ تصحیح مجتبی مینوی)

چار طبع مخالف سرکش      چند روزی شوند با هم خوش  
سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد (سعدی)  
پس تبری دید نزدیک درخت      هر گم‌پی بانگی بجستی تند و سخت (رودکی)  
دائم سر آمد غصه را رنگین بر آرد قصه را

این آه خون افشان که من هر صبح و شامی میزنم  
(حافظ ص ۲۳۷ س ۱ تصحیح قزوینی)

هیچ روزی چو آفتاب از نور      این از آن آن از این نگشتی دور  
(هفت پیکر)

۱ - عبارت قیدی دو یا چند کلمه است که بی آنکه ترکیب شوند یا جمله‌ای تشکیل دهند نقش قید را بازی کنند مانند «ساعتشش» در این جمله: «من ساعتشش بدانشگاه رفتم»

د- این «ی» گاه باخر برخی از اسمهای مختص (اسمهایی که با کلمات دیگر مشترک نیستند) میآید و قید میسازد مانند دمی ، نفسی ، زمانی ، مدتی ، لمحهای ، لفظهای ، نوعی و قتی ، عمری ، هفتگی ، سالی ، پاره ای ، لختی ، خیلی ، پاره ای ، باری ، قدری و مقداری از این کلمات «لختی» ، «پاره ای» ، «لمحهای» فقط در گذشته و «قدری» و «مقداری» بیشتر در حال و بقیه در گذشته و حال بکار رفته اند . مثالها :

زمانی با دل اندیشه همی کرد که درمان چون پدید آرد بدین درد  
(ویس و رامین ص ۱۴۰ س ۱۰۶ تصحیح مجتبی مینوی)

مدتی بر نذر خود بورش وفا تا در آمد امتحانات قضا  
(مثنوی دفتر ۳ ص ۴۶۳ س ۱۶۶۲ چاپ بروخیم)

بخدمت میان بست و بازو گشاد سگ ناتوان را دمی آب داد  
(بوستان ص ۲۰۵ س ۱۰ تصحیح مصفا)

چون لمحهای فراغی یابد بمطالعه کتب و مجالست فضلا و مؤانست حکما... استیناس  
جوید (ترجمه یمینی بنقل از لغتنامه دهخدا در ذیل لمح)

سزد گردایه روز ما به بیند بشادی ساعتی بسا ما نشیند  
(ویس و رامین ص ۲۱۵ س ۳۴ تصحیح مجتبی مینوی)

چون ز ساعت ساعتی بیرون شوی چون نماند محرم بیچون شوی  
(مثنوی دفتر ۳ ص ۴۸۴ س ۲۱۱۱ چاپ بروخیم)

بدور لاله قدح گیر و بی ریامی باش بیوی گل نفسی همدم صیامی باش  
(حافظ ص ۴۸۵ س ۱۳ تصحیح قزوینی)

وقتی افتاد فتنه ای در شام هر کس از گوشه ای فرار فند (سعدی)

نوعی باید کردن که این خبر بسمع شاه برسد (دارا بنامه ج ۱ ص ۱۶۷ و ۱۶۸ تصحیح  
دکتر ذبیح الله صفا)

امروز هم میگوئیم ؛ او نوعی رفتار میکنند که شایسته وی نیست  
سپهدار چون هفته ای سور کرد از آن پس شد آهنگ فنفور کرد  
(گرشاسبنامه ص ۳۵۲ س ۱ تصحیح حبیب یغمائی)

نشستند سالی چنین سوکوار پیام آمد از داور کردگار  
(شاهنامه ج ۱ ص ۱۶ س ۴۷ چاپ بروخیم)

نیست شرح این سخن را منتها پاره ای گفتم بدان زن پاره ها  
(مثنوی دفتر ۳ ص ۳۸۴ س ۲۹ چاپ بروخیم)

در این تألیف قلم را لختی بروی بگریانم (بیهقی ص ۵۹۸ س ۱ تصحیح دکتر فیاض)  
ور پاره ای بدست کسی دست باز داشت از عاجزی نبود چه عذریست در میان

(فرخی بنقل از لغتنامه) آن کوزه سخن گفت زهر اسراری  
از کوزه گری کوزه خریدم باری

(خیام بنقل از طریخانیه ص ۱۹۵)

جو باری بگفتند و نشنید بند  
 بده گوشمالش بزندان و بند  
 (بوستان ص ۱۶۰ تصحیح مصفا)

در فارسی امروز «قدری» و «مقداری» بعنوان قید مقدار بکار میروند : او **مقداری**  
 کار کرد . من **قدری** خوابیدم . «قدری» در دارابنامه عم بصورت قید بکار رفته است :  
 پس آن هر سه روانه شدند تا از طلایه بگذشتند و **قدری** راه بر رفتند ( دارابنامه ص ۴۱۶  
 ۱ تصحیح دکتر ذبیح الله صفا)

«خیلی» که امروز بصورت قید وصفت بکار می رود از این دست است و در آثار  
 قدیم فقط در دارابنامه صورت قیدی آن بنظر نگارنده رسیده است:  
 نیک مرد زنی پیرداشت و **خیلی** مشفق و مهربان بود (دارابنامه ص ۵۸ ج ۱ تصحیح  
 دکتر ذبیح الله صفا)

اما حالا **خیلی** از یمن دوریم (همان کتاب ص ۷۹ ج ۱)  
 این قیود نیرگاہ باصفت مبهم میآیند و عبارت قیدی میسازند مانند هر زمانی  
 هر دمی ، هر لحظه ای ، هر ساعتی ، هیچ سالی ، هیچ وقتی ، چند باری ، دمی چند . از این  
 عبارات «چند باری» ، «هر دمی» ، «دمی چند» امروز متداول نیستند .  
 اینک مثالها :

خواه در خشکی و خواه اندر نمی  
 پا و زانویش نلرزد هر دمی  
 (مثنوی دفتر ص ۴۶۸ ص ۱۷۷۸ چاپ بروخیم)

بر آن عادت و خوی آزاده وار  
 هزار آفرین باد هر ساعتی  
 (فرخی بنقل از لغتنامه دهخدا در ذیل ساعت)

چنین گفتمی آن نامور شهریار  
 بنوحه درون هر زمانی بزار  
 (شاهنامه ج ۱ ص ۱۲۷ ص ۱۱۳۱ چاپ بروخیم)

هیچ وقتی سپهر آینه وار (مسعود سعد)  
 ای بزرگی که مثل تو ننمود  
 هیچ سالی ای همه گندم برداشت نکرده بودیم (در نارسای امروز)

مرد را نازد ان شه پیل زفت  
 چند باری گرد او گشت و برفت  
 (مثنوی دفتر ۳ ص ۳۸۹ ص ۱۲۱ چاپ بروخیم)

دمی چند بودند و بگذاشتند  
 نه پیش از تو گردنکشان داشتند  
 (بوستان ص ۱۸۴ ص ۲ تصحیح مصفا)

این قیود گاه با «یک» مؤکد میشوند و عبارت قیدی بوجود میآورند مانند یک نفسی ،  
 یک زمانی و یک سالی .

مثال :

از لب خویش چونی یک نفسی بنوازم  
 همچو چنگ اربکناری ندهی کام دلم  
 (حافظ ص ۲۳۰ ص ۱۱ تصحیح قزوینی)

آنکه او گاهی خوش و گه ناخوش است **يك زمانى آب و يكدم آتش است**  
(مثنوی دفتر ۳ ص ۵۱ س ۴۶۶ چاپ بروخیم)

**يك سالى ما بمشهد رفتيم .**

گاه «ی» نکره باخر «يك» میآید و قید میسازد :

ببخشای و بر من **يکى** در نکر **که سوزان شود هر زمانم جگر**  
(شاهنامه ج ۱ ص ۶۶ س ۲۱۷ چاپ بروخیم)

**يکى** بکوشه چشم التفات کن مارا **که پادشاهان گه که نظر بهام کنند**  
(سمدی ص ۵۱ س ۴۵۱ تصحیح مصفا)

«يکى» در این مثالها بمنای «يکبار» است و امروز دیگر باین معنی متداول نیست .  
گاه در **يك** قید «ی» نکره و «ك» تصغیر باهم جمع میشوند از این قبیلند کمكى ،

لختكى و نرمكى

از ایرا **لختكى** تندى نمسود **که گفتار از در تندى شنودم**  
(ویس و رامین ص ۱۴۲ س ۱۵۶ تصحیح مجتبی مینوی)

و گرنه کرده بودى چرخ مایل **بدينسان لختكى** میل معدل  
(همان کتاب ص ۳۳ س ۳۵)

بهر روز عيار **نرھكى** دست برپای فیروز شاه نهاد (دارا بنامه ج ۱ ص ۲۴۰ تصحیح  
دکتر ذبیح الله صفا)

در تداول امروز نیز میگویند : «او یواشكى» بخانه برگشت ، «من کمكى باو  
علاقه دارم، و مانند اینها .

در قدیم گاه «بى» با اسم پیوسته به «ی» نکره قید می ساخته است مانند بیشكى

بى ترددى ، بى سببى ، بى جهتی . *کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مثال :

پس نمازش **بیشكى** باطل شود **گریه او نیز بیحاصل شود**  
(مثنوی دفتر پنجم ص ۳۰۰ س ۱۹ چاپ خاور)

و آتلاص و مناصحت ایشان را از لوازم دین شمرد . . . و **بى ترددى** باید دانست  
که اگر کسی امام اعظم را خلافی اندیشد و اندک و بسیار خیانتی روادارد خلل آن باطراف و  
نواحی مملکت او باز گردد (منتخب کلیله و دمنه ص ۴۰ س ۱۰ تصحیح قریب)

۱- یواشكى امروز بدو صورت بعنوان قید بکار میرود یکی بصورتی که دیدیم . دیگر  
وقتی که «ی» آن ی مصدری باشد مانند او یواشكى کار خود را صورت داد . . از این قبیل است  
دزدكى سیخكى وغیره . (رجوع به کتاب اسم مصدر و حاصل مصدر ص ۹۵ چاپ اول تالیف استاد  
دکتر محمد معین شود)